

گفتگو به مناسبت چهلمین سالگرد درگذشت علی شریعتی؛ شریعتی، کویریات و دوران «پسا - ارشاد»

منبع: سایت زیتون، روز یکشنبه، مورخ: ۹۶/۳/۲۸

احسان ابراهیمی: خرداد در تقویم تحولات سیاسی اجتماعی ایرانیان در چند دهه اخیر، ماه به خصوصی است. رخدادهای مهمی در این ماه، روندهای سیاسی اجتماعی ایرانیان را تغییر داده است. خرداد ماه امسال مصادف است با چهلمین سالگرد درگذشت دکتر علی شریعتی و همچنین هشتمین سال «جنبش سبز» و ششمین سال درگذشت عزت الله سحابی، هاله سحابی و هدی صابر. درباره اهمیت ماه خرداد و همچنین میراث فکری شریعتی و خوانشهای متفاوت از آثار وی با دکتر سروش دباغ، پژوهشگر دپارتمان «مطالعات ادیان» دانشگاه تورنتو و محقق تاریخ اندیشه معاصر گفتگو کرده ام.

۱- همانطور که می دانید ماه خرداد برای ما ایرانیان یادآور رخدادهای مهمی در فرهنگ و سیاست است. امسال خردادماه همزمان است با چهلمین سالگرد درگذشت دکتر علی شریعتی و هشتمین سال جنبش سبز و ششمین سالگرد درگذشت عزت الله سحابی، هاله سحابی و هدی صابر. لطفاً به عنوان آغاز بحث اگر نکاتی در این باره دارید بفرمایید.

ممنون از شما، امیدوارم گفتگوی خوبی به مناسبت در رسیدن چهلمین سالگرد درگذشت دکتر شریعتی با هم داشته باشیم. همانطور که اشاره کردید ماه خرداد طی ۴۰ سال گذشته در فرهنگ سیاسی روشنفکری ما ماه پرحادثه و پرننگی شده است. اگر قدری پیشتر برویم بر قدمت این ۴۰ سال می توانیم بیافزاییم. مرادم اتفاقاتی است که در خرداد ۴۲ به مناسبت دستگیری آیت الله خمینی، تظاهرات ها و سرکوبی که توسط رژیم پهلوی صورت گرفت، نیز تداعی کننده ماه خرداد است. به فضای پس از انقلاب که بیایم، سوم خرداد ماه سالروز آزادی خرمشهر است؛ این روز برای نسل ما که جنگ را در سنین کودکی و نوجوانی دیده، تداعی کننده محمد جهان آرا و شهادتش قبل از آزادی خرمشهر است. چهاردهم خرداد ماه هم سالگرد درگذشت آیت الله خمینی بنیانگذار نظام جمهوری اسلامی است. افزون بر این موارد، بیست سال پیش حادثه دوم خرداد را شاهد بودیم و رأی بالای سیدمحمد خاتمی و آنچه به جنبش دوم خرداد موسوم گشت. هرچند زمانی که احمدی نژاد رئیس جمهوری شد، چند صباحی آن ادبیات دموکراتیک به محاق رفت، اما خوشبختانه آن ادبیات دوباره سربرآورده است. در خرداد ماه سال ۸۸، «جنبش سبز» محقق شد و پس از انتخابات بحث برانگیز ریاست جمهوری که اعتراضات مدنی طرفداران آقایان موسوی و کروبی به جایی نرسید، آن دو بزرگوار به همراه خانم زهرا رهنورد بالغ بر شش و سال نیم است که در حصر خانگی به سر می برند. اتفاقی که در جریان انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۶ رخ داد، به نوعی تجمع و ترکیب میان جنبش دوم خرداد و جنبش سبز بود. در سال ۹۲ که آقای روحانی رئیس جمهور شد، گفتمان اعتدال

بر مسند امور نشست. ایشان در خرداد ۹۲ کوشید میانہ روی پیشہ کند و شعارهایی داد متناسب با وضعیت بغرنج سیاسی-اقتصادی اواخر دوران احمدی نژاد.

در بہار ۹۶ ما شاهد ترکیب آشکار دو رنگ سبز و بنفش بودیم. این امر بر این دلالت می کند کہ بہ نوعی دوم خرداد ۷۶ با ۲۲ خرداد ۸۸ گره خورده و دست کم در بخش قابل توجہی از ۲۴ میلیون رأی روحانی ظهور و بروز پیدا کرده است. در جلسات و میتینگہای سیاسی انتخاباتی ایشان، آشکارا دو رنگ سبز و بنفش را با ہم می دیدیم. عکسہای آقایان خاتمی، موسوی و کروبی بہ کرات در میان طرفداران روحانی دیدہ می شد؛ رفتہ رفتہ ایشان ہم بہ این گفتمان نزدیک تر شدہ است. بہ این معنا میراث (legacy) دوم خرداد سال ۷۶ و بیست و دوم خرداد سال ۸۸ کہ با سرکوب روبرو شدہ بود و بروز و ظهور چندانہی در ادبیات سیاسی آقای روحانی در سال ۹۲ پیدا نکرد، در بہار ۹۶ بہ شکلی شفاف باز تولید شد و نشان داد کہ قویاً در جامعہ حاضر است و زیر پوست شہر تکانہای آشکار می خورد و بخش قابل توجہی از ۲۴ میلیون رأی روحانی میراث بر و متأثر از سنت خردادی - یعنی تحولات دموکراتیک کہ از سال ۷۶ آغاز شدہ - است و بدان باور دارد.

این نکات را ناظر بہ اهمیت سیاسی این ماہ بیان کردم. علاوہ بر موارد فوق، در ماہ خرداد مرحوم شریعتی روی در نقاب خاک کشید و امسال مصادف است با چہلمین سال در گذشت وی. دکتر چمران ہم کہ از دوستان مرحوم شریعتی بود در ۳۱ خرداد، در جہہ ہای جنگ شہید شد. جا دارد یاد آن بزرگوار را ہم گرامی بداریم. خصوصاً کہ چمران از جملہ علاقمندان بہ مرحوم شریعتی بود و در متن دلنشینی کہ راجع بہ کویر شریعتی نوشتہ، می توان دلدادگی و شیفتگی او را بہ شریعتی فہمید. ایشان عضو نہضت آزادی ایران ہم بود، امروزہ این حزب در ادبیات سیاسی در زمرہ نیروہای ملی-مذہبی بہ حساب می آید. افزون بر این، خرداد ماہ تداعی کنندہ وفات سہ تن از یاران شریعتی و از اعضای خانوادہ ملی-مذہبی است. مرحوم عزت اللہ سبحانی - فرزند دکتر یداللہ سبحانی - در خرداد ماہ ۹۰ از دنیا رفت. ایشان از سران نیروہای ملی-مذہبی بود و برخی از دوستداران شریعتی از حلقہ نزدیک مرحوم سبحانی بودند. در مراسم تشیع جنازہ وی، دختر ایشان ہالہ سبحانی بہ نحو نامنتظر و غریبانہ و مظلومانہ ای روی در نقاب خاک کشید و از پس آن ہم ہدی صابر دیگر نیروی ملی-مذہبی و از شاگردان مرحوم سبحانی. ہمہ این اتفاقات در خرداد ماہ سال ۹۰ رخ داد. جا دارد امسال کہ مصادف است با ششمین سال در گذشت این عزیزان، خورشید سوارانی کہ رنج خود و راحت یاران را طلبیدند، از این شخصیتہای پاکباختہ و نیروہای ملی-مذہبی شریف ایران زمین یادی کنیم و نامشان را گرامی بداریم.

۲- شما دربارہ کویریات شریعتی، در سالیان اخیر ۲ مقالہ منتشر کردہ اید: «می باش چنین زیر و زبر» و «ہبوط در ہیچستان». بنظر می رسد تلقی و خوانش شما از کویریات شریعتی، با عموم نوشریعتیست ہا و ہمدلان با شریعتی متفاوت است. مثلاً در جایی از مقالہ «ہبوط در ہیچستان» مبتنی بر مقالہ «معبد» شریعتی در کتاب «ہبوط در کویر» می گوید کہ شریعتی در انتہا بہ روشنی و نور فراچنگ نمی زند. اگر چنین است، تلقی خود از کویریات و تفاوتش با روایت دیگران را توضیح و بسط دہید.

همانطور که اشاره کردید در سالیان اخیر دو جستار بلند درباره «کویریات» علی شریعتی منتشر کرده ام. نخست «می باش چنین زیر و زیر» که در کار به بدست دادن خوانش و تلقی ای از کویریات بود با پیشنهاد کردن چارچوبی فلسفی درباره چگونگی مواجهه با امر متعالی و ساحت قدسی هستی، مبتنی بر «هبوط در کویر» و دو مجلد «گفتگوهای تنهایی» و «با مخاطبهای آشنا». دومی «هبوط در هیجستان» است، ناظر به مقایسه تطبیقی میان کویریات شریعتی و «هشت کتاب» سپهری؛ این مقاله در کتاب «فلسفه لاجوردی سپهری» منتشر شده است.

تا جایی که دیده و خوانده ام، قرائت من با خوانش عموم کسانی که درباره کویریات شریعتی کار کرده اند متفاوت است: امیر رضایی از نوشریعتیست ها، سالها پیش کتابی درباره کویریات شریعتی منتشر کرده بود؛ کتاب «تجربه مدرنیته ایرانی» فرامرز معتمدی دزفولی، همچنین «قرائتی فلسفی از یک ضد فیلسوف»، نوشته معصومه علی اکبری از دیگر آثاری است که در این باب انتشار یافته. حقیقتش داوری من درباره «کویریات» تا پیش از نگارش این مقاله با عموم این دوستان، نزدیک بود. اما به بهانه نگارش این مقاله که کویریات شریعتی را مجددا در مطالعه گرفتم، مشخصاً با تأکید بر مقاله «معبد» که به نظر مهم ترین مقاله کتاب «هبوط در کویر» می آید؛ چنانکه در متن مقاله آورده و انواع مواجهه با امر متعالی را از یکدیگر تفکیک کرده ام، بر خلاف تصور اولیه ام، در مقاله «معبد» و توسعه در کویریات شریعتی، نوعی «گریزایی امر غایی» و حیرت و نوسان کردن بین پر و خالی دیدن عالم موج می زند. اینگونه نیست که به تعبیر خود شریعتی، او از «شب صفتی» بالمره بدر می آید و به روشنایی می رسد. تصویر ارتدکس و رایج از کویریات شریعتی چنین است که از شب صفتی و زیستن در شب آغازیده، سپس تبدیل مزاجی و تحول احوالی در او پدید آمده و در آسمان ضمیرش، ستاره بارانی رخ داده و روشنایی سر بر آورده. البته که وی در فرازهایی از «معبد» و «گفتگوهای تنهایی» ازین تعبیر دارد - مشخصاً درباره مقاله معبد سخن می گویم که بلندترین مقاله آن کتاب است - اما در انتها می بینید که دوباره این نوسان را در احوال شریعتی، به گواهی آنچه منتشر شده و در کتاب آمده، می توان سراغ گرفت. به همین خاطر است که من با برجسته بودن «حس تعلیق»^۱ در کویریات بیشتر موافقم؛ نوعی نوسانهای آونگ آسا و ازین سو به آن سو غلتیدن، نه اینکه شب صفتی را پشت سر گذاشتن و یک مرتبه رسیدن از مرحله ای به مرحله ای دیگر.

مقاله «هبوط در هیجستان»، اثری تطبیقی است و مضامینی مانند «عشق»، «تنهایی» و «سفر کردن» در آن به بحث گذاشته شده و استشهدات مبسوطی از کویریات شریعتی و «هشت کتاب» سپهری در آن گنجانده شده است. سر نگارش این مقاله انسی است که من با آثار این دو شخصیت محبوبم داشته ام. در ایام دانشجویی در رشته داروسازی دانشگاه علوم پزشکی تهران، مکرراً هم آثار شریعتی را می خواندم و هم «هشت کتاب» سپهری را. اما آن روزگار این مطالب و تطبیقها در ذهنم می جوشید. رفته رفته از جایی به بعد دریافتم که این نگاه مقایسه ای، نگاه نیکویی است و می توان مطالب زیادی برای مقایسه میان این دو شخصیت مهم معاصر سراغ گرفت. حاصلش شد مقاله «هبوط در هیجستان».

1. Sense of suspension

چنانکه در می یابم، هم شریعتی و هم سپهری را می توان در زمره متفکران اگزیستانسیالیست معاصر معرفی کرد. در سنت ایرانی-اسلامی دوران معاصر، از زمان مشروطه، به سبب آشنایی با ادبیات جهان جدید، دغدغه های وجودی در آثار برخی از اهالی فرهنگ و ادب ما به نحو جدی بروز و ظهور کرده است. همانطور که مستطهرید، متفکر بودن اعم از فیلسوف بودن و فلسفه خواندن است. مثلاً داستایوفسکی، یک متفکر اگزیستانسیالیست است، بودن اینکه تحصیلات رسمی فلسفی داشته باشد. در دپارتمان های فلسفه، وقتی درباره اگزیستانسیالیسم بحث می کنند، به آراء داستایوفسکی به نحو مبسوط می پردازند، هرچند در ژانر رمان قلم زده و طبع آزمایی کرده اما به سبب مضامین آثارش، می توان وی را یک متفکر اگزیستانسیالیست برشمرد. بر همین سیاق، من شریعتی و سپهری و فروغ فرخزاد را در عداد متفکران اگزیستانسیالیست ایرانی معاصر می شناسم و می شناسانم. این امر، وجه مشترک سپهری و شریعتی است، به رغم اینکه یکی شاعر و نقاش بوده و دومی خطیب و روشنفکر عرصه عمومی که در حوزه رفرم دینی و تاریخ ادیان کار می کرده است. به سبب انس و علاقه وافری که به نوشته های کویری شریعتی دارم، کتاب اخیرم «حریم علف های قربت: سلوک معنوی در روزگار کنونی» را که در آستانه انتشار است و چند روز دیگر توسط نشر «اچ اند اس» در لندن منتشر می شود، به ایشان تقدیم کرده ام:

«به روح بلند علی شریعتی / که «کویریات» اش / قرار بخش ضمیر بی قرارم بوده».

ممنونم آقای دکتر. شما در مقالات «طرحواره ایی از عرفان مدرن» از شریعتی و سپهری به عنوان سالکان مدرن یاد کرده اید.

بله. اشاره خوبی کردید. همینطور است. مطابق با صورت بندی من از مقوله «عرفان مدرن»، این دو بزرگوار را می توان «سالک مدرن» خواند.

۳-در دوره «شریعتی شناسی» که چند سال پیش در شهر تورنتو طی ۱۶ جلسه برگزار شد به دوران های مختلف زندگی شریعتی و ربط و نسبت آن با آراء و اندیشه های شریعتی پرداختید. به اختصار دوران های مختلف زندگی فکری شریعتی به روایت خود را توضیح دهید.

در دوره «شریعتی شناسی» که حدود ۴ سال پیش در شهر تورنتو برگزار شد و فایل های صوتی آن اکنون روی سایت من در دسترس است، با مبنا قرار دادن کتاب «مسلمانی در جستجوی ناکجا آباد»، نوشته علی رهنما، به همراه آثار دیگری که در چند دهه اخیر درباره آثار شریعتی منتشر شده اند، به شرح و بازخوانی شریعتی و زندگی سیاسی و فکری وی پرداختم. مطابق با آنچه در آن جلسات آوردم و پس از آن رفته رفته ابعادش بر من بیشتر هویدا شد، می توانیم زندگی و آثار شریعتی را به سه دوره تفکیک کنیم:

(۱) دوره پیشا-ارشاد

(۲) دوره ارشاد

دوران نخست معطوف است به آثاری از شریعتی که قبل از سفر اروپا نگاشته شده، نوشته‌های وی در نشریات دانشجویی در فرانسه چاپ شده، همچنین آثاری که پس از بازگشتش به ایران منتشر گشته تا سال ۴۷ شمسی. «کویر»، ترجمهٔ کتاب جوده السحار دربارهٔ ابوذر غفاری و «اسلام شناسی مشهد» از آثار این دوران است. «طرح هندسی مکتب» و برخی آراء غیرارتدوکس شریعتی دربارهٔ اسلام معتلق به این دوران است. درسه‌های وی در دانشگاه مشهد تحت عنوان «اسلام شناسی مشهد» منتشر شده، در ابتدا سروصدایی ایجاد نمی‌کند، اما پس از مدتی بحث برانگیز می‌شود. این دوران نخست است. پوران شریعت رضوی، همسر شریعتی در کتاب «طرحی از یک زندگی» اشاره می‌کند که این دوران کم تلاطم‌ترین دوران زندگی خانوادهٔ شریعتی بوده است. در این دوران، شریعتی قلم می‌زده و تدریس می‌کرده و با ذوقی سرشار و بارقه‌های نبوغی که در او وجود داشته، کار و بار خویش را پیش می‌برده، اما هنوز دوران ارشاد آغاز نشده بود. شریعتی از سال ۴۷ سخنرانی‌های خود را در «حسینیه ارشاد» تهران آغاز می‌کند، دوران ارشاد، قریب به ۵ سال تا زمان بسته شدن حسینیه ارشاد در آبان ۵۱ ادامه می‌یابد، دورانی که شهرت اصلی شریعتی از آنجا نشأت گرفته است. کثیری از سخنان و آموزه‌های شریعتی که طنین انقلابی‌گری جدی دارد، متعلق به این دوران است. این سخن را از این جهت می‌گوییم که ممکن است عده‌ایی در بازخوانی شریعتی دچار نوعی خطای فروکاهش (reduction) شوند. نباید شریعتی را به شریعتی دوران «ارشاد» تقلیل داد. این خطاست. نمی‌گوییم شریعتی دوران ارشاد وجود نداشته، روشن است که چنین دورانی در ادوار زندگی شریعتی وجود داشته و بیشترین تأثیر وی هم متعلق به همین دوران است، همان شریعتی‌ای که بعدها در تظاهرات‌های سال ۵۷ و همچنین سالهای نخست پس از انقلاب، به عنوان معلم انقلاب شناخته می‌شد؛ همان شریعتی‌ای که «حسین وارث آدم» را منتشر کرد؛ سخنرانی «پس از شهادت» را ایراد کرد؛ «امت و امامت» را در حسینیه ارشاد بسط داد؛ «شیعه حزب تمام» و «مسئولیت‌های شیعه بودن» و «انتظار مذهب اعتراض» و «تشیع علوی/ تشیع صفوی» را مطرح کرد؛ مفاهیم و مضامینی که رنگ و بوی ایدئولوژیک داشتند و به تعبیر درست داریوش شایگان، قوام بخش «ایدئولوژیزه کردن سنت» بود. گفتمان شریعتی در آن دوران انصافاً مؤثر افتاد. نه تنها در دانشگاه و نسل جوان، بل کثیری از روحانیون، در اواخر دههٔ چهل و تمام دههٔ پنجاه شمسی هم متأثر از شریعتی بودند. روایت وی از امام علی، امام حسین، سجاد، امام دوازدهم... کثیری را متأثر کرده بود. مرحوم مطهری هم در برهه‌ای متأثر از شریعتی بود و او را به حسینیه ارشاد دعوت کرد تا سخنرانی کند. این همه متعلق به شریعتی دوران «ارشاد» است که مؤثرترین دوران به معنای اجتماعی‌اش در ادوار زندگی شریعتی است. این سخنان، از جایی با سیاست عمیقاً گره خورد و منتهی به بسته شدن ارشاد و مخفی شدن شریعتی گشت؛ دورانی که با مبارزات مسلحانهٔ «چریک‌های فدایی خلق» و اعضای «سازمان مجاهدین خلق» مصادف شده بود.

دورهٔ سوم شامل دوران زندان و پس از زندان است. شریعتی قریب به یکسال و نیم در مجموع در زندان بود و فروردین ۵۴ آزاد شد. به قول خودش در «با مخاطبهای آشنا»، آن شصده شب تنهایی. در اردیبهشت ۵۶، شریعتی با گذرنامهٔ علی مزینانی از ایران هجرت کرد و نهایتاً به فاصلهٔ یک ماه و اندی در خرداد ۵۶ از دنیا رفت.

در دوران پسا-ارشاد به گواهی آنچه علی رهنما در «مسلمانی در جستجوی ناکجا آباد» آورده، همچنین مطالعه آثار شریعتی در این ایام حکایت می‌کند، او از گفتمان رایج انقلابی رفته رفته فاصله می‌گیرد و به نوعی سویه‌های اگزیستانسیل و اومانستی در قرائت شریعتی از سنت ایرانی-اسلامی پررنگ‌تر می‌شود. از «عرفان، برابری و آزادی» سخن می‌گوید؛ سوسیال دموکراسی را برمی‌کشد و از «امت و امامت» عبور می‌کند. پس از آزادی از زندان و در دوران پسا-ارشاد، دغدغه‌های اومانستی-اگزیستانسیالیستی، به دغدغه‌های سوسیالیستی شریعتی اضافه می‌گردد. من امروز، شریعتی را اینچنین می‌شناسم و حساب دوران «پسا-ارشاد» را کمابیش از شریعتی دوران «ارشاد» جدا می‌کنم. در همین راستا، با جناب رهنما همدستانم که شریعتی در دوران زندان به این نتیجه رسید که آن سلسله مقالات در نقد مارکسیسم را که در روزنامه «کیهان» منتشر شد، بنویسد. عنایت دارم که برخی از طرفداران و ارادتمندان که شریعتی را تا مرز اسطوره بالا برده‌اند، هیچ این سخن را برتافته و رد کرده‌اند. اما تصور می‌کنم بدون اینکه خدای نکرده از تعابیری مثل «وادادن» یا «مرعوب شدن» استفاده کنیم، شریعتی با توجه به تحلیلی که از شرایط کشور در زندان پیدا کرد و تشخیصی که داد، به نگارش آن مقالات همت گمارد. این کار، بخشی از آخرین دوره از ادوار زندگی فکری-سیاسی شریعتی است. به نظرم، این تلقی از چند و چون انتشار آن سلسله مقالات در روزنامه «کیهان»، در مجموع رواتر و معقول‌تر است و با روح حاکم بر آثار شریعتی «پسا-ارشاد» متناسب‌تر. جناب خرمشاهی، حافظ پژوه مشهور معاصر، در توضیح احوال حافظ، به درستی گفته است که حافظ «انسان کامل» نبود بلکه «کاملاً انسان» بود. فکر می‌کنم این داوری راجع به کثیری از شخصیت‌های محبوب و مؤثر تاریخی ما جاری و ساری است و احوال انسانی آنها را باید در نظر گرفت و از ایشان بت‌ن ساخت.

از وقتی بدین تلقی درباره چگونگی انتشار آن سلسله مقالات در روزنامه «کیهان» رسیده‌ام، بر قدر و عظمت شریعتی در نگاهم افزوده شده؛ اینکه وی در برهه‌ای به این تشخیص رسید که آن سلسله مقالات را در نقد مارکسیسم بنویسد، در جای خود تامل برانگیز و ستودنی است. همه آنچه آمد، دوره سوم زندگی پرتلاطم علی شریعتی را می‌سازد، دورانی که از آن تحت عنوان «پسا-ارشاد» یاد می‌کنم.

۴- در برخی از مکتوبات و سخنرانی‌های خود، از مفهوم «مغالطه زمان پریشی» و ورود آن در برخی از آثار شریعتی سخن گفته‌اید. با ذکر مثالی آنرا توضیح دهید. آیا این مغالطه، با فرض اینکه خوانش شما از شریعتی موجه است، فقط در آثار شریعتی راه یافته یا در آثار دیگر نواندیشان دینی؟

بله، در برخی از آثار نوشتاری و گفتاری خود از این تعبیر استفاده کرده‌ام. خاطر من است چند ماه قبل در میزگرد اسکایی که درباره آراء شریعتی برگزار شد و جناب علیجانی و جناب اشکوری هم حضور داشتند، از همین تعبیر «مغالطه زمان پریشی» استفاده کردم. معادل انگلیسی این اصطلاح، عبارت است از anachronism. برخی آنرا به «ناهمزمانی» ترجمه کرده‌اند که اگرچه نادرست نیست، اما به نظرم «زمان پریشی»، معادل بهتری است. توضیح مختصر این مغالطه و خطای روش شناختی، ازین قرار است: احکام و احوال یک دوره از ادوار زمانی را بدون در نظر گرفتن سیاق و زمینه و زمانه پیدایی آن، از جای

خود به درآوردن و به نحو مکانیکی به جای دیگری منتقل کردن و در مقام فهم و ارزیابی آن دوره بکار بردن، مصداقی از مغالطه «زمان پریشی» است. برای روشنتر شدن عرائض، اگر کسی از اسباب و ادوات مفهومی ای که متعلق به زمانه کنونی است، بدون عنایت به زمینه و زمانه پیدایی آن، با جهشی در درازنای تاریخ، جهت تطبیق آنچه در ۱۴ قرن پیش رخ داده استفاده کند، مرتکب مغالطه زمان پریشی شده است. هنگامی که شریعتی راجع به «شورا» و «بیعت» سخن می گوید و آنرا با آموزه ها و سازوکارهای دموکراتیک در روزگار کنونی نسبت سنجی می کند، مرتکب این خطای روش شناختی شده است. چرا؟ برای اینکه بیعت و شورا و امثالهم در دل یک جامعه قبیله ای با مناسبات و روابط متعلق به قرن هفتم میلادی رخ داده؛ اما وقتی از مفاهیمی که نسب نامه جدید دارند و متعلق به قرون هجده و نوزده و بیستم میلادی استفاده می شود؛ برای اینکه گفته شود این مفاهیم و مضامین که متعلق به دو دوره زمانی متفاوت اند، کم و بیش دلالت های یکسانی دارند، «مغالطه زمان پریشی» رخ می دهد. به عنوان مثالی دیگر، وقتی شریعتی از شیعه به مثابه یک «حزب» یاد می کند؛ حزب مفهومی است متعلق به ادبیات سیاسی مدرن، با مفاهیمی چون «سپهر عمومی»، «تفکیک قوا» و «شهروندی» و «حقوق بنیادین» گره خورده و در می رسد. اگر گفته شود شیعه هم یک حزب تمام بوده و از این سنخ مفاهیم برای فهم آنچه در صدر اسلام رخ داده استفاده شود، خطای روش شناختی جدی ای رخ داده است. وقتی مجموعه آثار «زن» را می خوانیم، می بینیم شریعتی، توصیفاتی از این دست از فاطمه دختر گرامی پیامبر به دست می دهد: انسانی متعهد، آزاد و مسئول که دغدغه های اجتماعی و سیاسی پررنگی دارد و کنش سیاسی معطوف به تحولات عینی از او سر می زند. روشن است که شریعتی این مفاهیم را از کجا برگرفته؛ در عین حال قرار نیست جهت تبیین آنچه بر فاطمه زهرا در قرن هفتم میلادی در شبه جزیره عربستان رفته با توجه به مناسبات و روابطی که در فضای قبیلگی آن زمان جاری بود، از جهان جدید مدد بگیریم و فاطمه زهرا را به نحوی روایت کنیم و بشناسانیم که گویی در قرن هجده و یا نوزده زندگی می کرده است. البته این تصویر جذاب است، همچنین روایتی که شریعتی در مجموعه آثار خود از مفهوم شهادت به دست می دهد. بر جذابیت این خوانش از اسلام واقفم، اما هر امر جذابی لزوماً از منظر روش شناختی و معرفت شناختی موجه نیست. ما باید به فهم آنچه در آن روزگار گذشته به نحو روشمند پردازیم؛ این مهم نیازمند تبعات تاریخی و اتخاذ رویکرد هرمنوتیکی روشمند و موجه و رهگشاست. بکار بستن این روشها، روایتی قرن نوزدهمی از فاطمه زهرا و علی ابن ابی طالب و حسین ابن علی بدست نمی دهد، اما چه باک؟ قصد ما فهم رخدادهای آن روزگار به نحو روشمند است. برای فهم آنچه محقق شده و منطبق سیاسی آن دوره، باید زمینه و زمانه پیدایی آن رخدادها، همچنین مبانی انسان شناختی، وجودشناختی و فرهنگ زمانه را بهتر بفهمیم. درکی که انسانهای آن عصر از امر سیاسی و فی المثل عقلایی بودن و یا موروثی بودن حکومت داشته اند. سپس، در پرتوی این تصویر و روایت منقح، به فهم تحولات آن روزگار همت گمارد. اگر مدعا و استدلال من موجه باشد، بخش قابل توجهی از اسلامیات شریعتی در روزگار کنونی نیاز به بازخوانی و بازنگری جدی دارد.

از این امر که در گذریم، شریعتی در قلمروی رفرم دینی، کارهای جدی کرده و میراث نیکویی از خود برجای گذاشته است. به تعبیری که در بیست سال اخیر در ادیبان نواندیشی دینی بکار رفته، نقد «قرائت رسمی از دین» از کارهای نیکوی وی بوده، وی در کسوت یک رفرمیست مسلمان غیر معمم به این مهم گمارده و راهی را گشوده است.

درباره پرسش دوم شما، تا جایی که بررسیده و تحقیق کرده ام، در برخی از آثار نواندیشان متقدم و یا احیاگران دینی نیز «خطای زمان پریشی» را دیده ام. مشخصاً در برخی از آثار مرحوم بازرگان وقتی درباره رابطه میان علم و دین سخن گفته، و ربط و نسبت میان علوم تجربی جدید و متن مقدس را کاویده و در مقام سازگاری میان این دو مقوله برآمده، می توان «خطای زمان پریشی» را سراغ گرفت: نسبت دادن و بکار بستن تصورات و تصدیقات و مشهورات و مسلمات و مقبولات یک زمانه به زمانه ای دیگر. در برخی از آثار مرحوم مطهری هم، نظیر «اسلام و مقتضیات زمان»، چنانکه در دوره «مطهری شناسی» آورده ام، جاهایی که ایشان درباره حقوق بشر و نقد آن سخن گفته، می توان رگه هایی از این خطا را دید.

۵- شما با توجه به تسلطی که بر آثار و افکار شریعتی دارید، چه بخش هایی از میراث شریعتی را ماندگارتر می دانید؟ داوری معرفتی شما درباره طرفداران شریعتی و کارنامه نوشریعتیست ها در چهار دهه گذشته چیست؟

چنانچه طی همین گفتگو آمد، با کویریات او عمیقاً بر سر مهرم و فکر می کنم ماندگارترین بخش میراث شریعتی باشد. در حوزه اسلامیات و اجتماعیات، خطاهایی که در آثار آن بزرگوار راه پیدا کرده را باید فرو نهاد، و به مصداق «گندمش بستان که پیمانہ است رد»، روح حاکم بر پروژه رفرمیستی شریعتی را برگرفت و از پی آن روان شد. اندراج مؤلفه تاریخت در بازخوانی سنت دینی و برگرفتن نگاه عقلانی و غیراسطوره ای به شخصیت های دینی از جهت گیری های کلان رهگشای شریعتی است، باید آنرا پی گرفت و در روزگار کنونی بازآفرینی کرد. علاوه بر این، دغدغه های اومانستی-اگزستانسیالیستی که در آثار خصوصاً شریعتی پسا-ارشاد دیده می شود، برگرفنی است. برکشیدن سوسیال دموکراسی و «عدالت اجتماعی» از دیگر بخشهای نیکوی میراث شریعتی است، خصوصاً با توجه به اینکه در زمانه ای بسر می بریم که با کاپیتالیسم عنان گسیخته مواجهیم و پیامدهای منفی آن در سطح جهان را به عیان لمس کرده ایم.

با عنایت به آنچه آمد، سختم در باب روشهای رهگشایی که نوشریعتیستها می توانند پیشه کنند، کم و بیش روشن است. چنانکه در می یابم، خوبست این دوستان عزیز، بخش های رهگشا و موجه میراث شریعتی را از دیگر بخشهای کارنامه شریعتی که امروزه ناموجه می نماید، تفکیک کنند و به اقتفای شریعتی از پی بدست دادن قرائتی سوسیال دموکراتیک از سنت دینی با لحاظ کردن مؤلفه های اگزستانسیل و وجودی، برآیند.

شریعتی هم مانند هر شخصیت مهم و تاثیر گذار دیگری هم اکنون بدل به بخشی از میراث فرهنگی ما شده، مانند یک متن است. یکی از نوشریعتیستهای عزیز چندی پیش در ایمیلی برایم نوشته بود من شریعتی را مانند یک متن مکرر در مکرر می خوانم و نکته های نیکو از آن استخراج میکنم. سخن درستی است، اگرچه او در میان ما نیست، اما میراث ستبری از وی

برجای مانده، می شود متن به جای مانده را را خواند و بازخوانی کرد و احیاناً روایت‌های موجه تر و رهگشتری از آن بدست داد. تصویری کنم در روزگار کنونی، اینچنین عمل کردن نامی ماندگار تر از شریعتی برجای می گذارد.

درباب داوری درباره کارنامه شریعتیستها و نوشریعتیست ها، به نظرم در دوره ای، واکنش آپولوجیک و تدافعی در میان دوستان شریعتی وجود داشت و پرننگ بود؛ مشخصا در یکی دو دهه اول پس از انقلاب بهمن ۵۷. آنقدر که رصد کرده ام، ده سالی است که بازخوانی روشمند و رهگشا و تفکیک میان مؤلفه های مختلف میراث شریعتی و بازخوانی انتقادی آن، رونق گرفته و آثار خوبی هم در این دوران منتشر شده است. اگر نوشریعتیست ها این مسیر را پیش بگیرند و در خانواده بزرگ نواندیشی دینی، قرائتی سوسیال-دموکرات از سنت دینی با تاکید بر سویه های اومانستی و اگزیستانسیالیستی را بسط و نشر دهند، به مانایی و رهگشایی بیشتر این نحله مدد رسانده اند.

ممنونم آقای دکتر. بنظر من با توجه به آثاری که منتشر کرده اید، جنابعالی پرداختن به بخش اومانستی و اگزیستانسیالیستی میراث شریعتی را برعهده گرفته اید. درست است؟

تعبیر «به عهده گرفتن» درست و روا نیست؛ بلکه به قول مولوی کارک هایی در این حوزه در سالیان اخیر انجام داده ام. بله، به این بخش از میراث شریعتی علاقه بیشتری دارم، بر خلاف بخشهایی از میراث او که متضمن ایدئولوژیزه کردن سنت است. چنانکه آوردم، اکنون که چهل سال از وفات شریعتی می گذرد، باید در بخشهای دیگر میراث وی، خصوصا کویریات و دوران «پشا-ارشاد» نیز به دیده عنایت نگریست.

نکته ای مایلم در انتهای این گفتگو عرض کنم. وقتی مواجهه درازآهنگ خود با میراث شریعتی از دوران نوجوانی تا امروز را مرور میکنم، می بینم چنین مسیر بلندی را طی کرده ام: نوعی شیفتگی و مسحوریت در دوران دبیرستان که تا سالهای ابتدایی دوران دانشجویی ادامه داشت؛ هنگامی که برای ادامه تحصیل به انگلستان رفتم، روزگاری که شب و روز به درس و مشق فلسفی مشغول بودم، نگاهم به او تغییر کرد و منفی شد، چرا که کاستی هایی در استشهدات شریعتی به آثار فلاسفه غربی و مسلمان، همچنین سستی هایی در استدلالهای او می دیدم. اکنون شش-هفت سالی است که به یک حالت سنتز و سومی رسیده ام. قدر و اهمیت انکارناپذیر و کم بدیل او در دوران معاصر به عنوان متفکری اورژینال و اصیل که مفاهیم مهمی بر ساخت و تأثیر فوق العاده ای داشت را به نیکی می دانم و عمیقا برای او احترام قائلم، خطاهای روش شناختی مهمی که در آثارش ظهور کرده را نیز می شناسم، در عین حال معتقدم می توان در این روزگار، قرائتی رهایی بخش، سوسیال دموکرات، اومانستی-اگزیستانسیالیستی از میراث شریعتی بدست داد.